

بخش ششم – دستمزد

فصل هفدهم: تبدیل ارزش نیروی کار و بهای آن به دستمزد

در جامعه بورژوائی مزد کارگر مانند بهای کار جلوه می‌کند. سرمایه ذاتا تحریف‌گر و وارونه پرداز است اما القاء مزد به عنوان بهای کار!! عظیم‌ترین دروغ و شالوده‌تمامی جعلیات و باژگونه‌نمائیهای دیگر او است. آنچه در بازار کالا مستقیما در برابر سرمایه دار یا دارنده پول قرار می‌گیرد کار نیست بلکه کارگر است. چیزی که کارگر می‌فروشد کار نیست، نیروی کار اوست. هنگامی که کار به طور واقعی شروع می‌شود، کارگر صاحب‌کارش نیست که آن را به فروش رساند. کار جوهر و مقیاس درون زیست ارزش است ولی خودش ارزشی ندارد. آنچه را که علم اقتصاد ارزش کار می‌نامد در واقع ارزش نیروی کار است که در شخصیت کارگر وجود دارد. کار فعلیت یافتن نیروی کار است و تفاوتش با نیروی کار همانند تفاوت میان کار ماشین و خود ماشین است. اما چرا ارزش و قیمت نیروی کار به شکل مسخ شده خود یعنی دستمزد در می‌آید. این همان ترفند سیاه جنایت آمیزی است که از سرشت سرمایه می‌جوشد و تار و پود شعور سرمایه دار، اقتصاددان بورژوا و سایر نمایندگان فکری این نظام می‌شود تا آنان هم به نوبه خود، همین را شعور مستولی توده کارگر سازند. به کارگران تزریق کنند که گویا راستی، راستی آنان کار خویش را فروخته‌اند و بهای آن را هم دریافت داشته‌اند!! گویا کل کار پرداخت شده است و هیچ کار پرداخت نشده‌ای وجود ندارد!! در شکل‌های تولیدی ماقبل سرمایه داری رعیت می‌دانست که چه حجم بیگاری برای ارباب زمین دار کرده است. زیرا زمان و مکان این بیگاری از کاری که برای خودش می‌کرد کاملا جدا بود. او فاش و عریان می‌دید که کدام کار را اجباری و زیر فشار سرنیزه ارباب انجام داده است و کدام بخش از رنج و مشقت و کار روزش متعلق به خود او می‌باشد، دهقان برای درک ظالمانه بودن و جنایت آمیزی بهره مالکانه فئودال نیازمند آگاهی، استعداد یا هوش ویژه‌ای نبود. او با حواس چند گانه خود در می‌یافت که خودش کشته است، آب داده است، کار داشت را انجام داده و برداشت را به پایان آورده است، بر همین اساس پرداخت بهره مالکانه به اشراف فئودال را جنایتی سنگین می‌دید که علیه وی اعمال می‌گردد. در نظام بردگی، ماجرا از این هم عریان‌تر بود. برده حتی کاری را که برای خودش می‌کرد، بخشی از کار روزانه که صرف تأمین معیشتش می‌شد، به حساب کار برای برده دار دژخیم می‌گذاشت. فکر می‌کرد که تمامی کار را برای برده دار انجام داده است.

در نظام بشرستیز سرمایه داری موضوع از بنیاد وارونه، مسخ، مقلوب و فریب آمیز است. در اینجا کار بدون هیچ اجرت، کار با اجرت به نظر می‌آید و القاء می‌گردد!!، در آنجا، در شیوه‌های تولیدی پیشین، مناسبات مالکیت کاری را که بردگان برای خود انجام می‌دادند می‌پوشاند، در سرمایه داری حجم عظیم کار تمام رایگان برده مزدی است که به شریانه‌ترین و جنایت آمیزترین شکلی انکار می‌شود. مبادله کار و سرمایه عین خرید و فروش هر کالای دیگر تلقی می‌شود و اتفاق می‌افتد. خریدار مقداری پول می‌دهد و فروشنده جنسی غیر از پول تسلیم می‌کند. آنچه ظاهرا رخ می‌دهد این است: (تسلیم می‌کنم از آن جهت که تو تسلیم می‌کنی، تسلیم می‌کنم برای اینکه تو انجام دهی، انجام می‌دهم به این سبب که تو تسلیم می‌کنی و انجام می‌دهم برای آنکه تو انجام دهی) تا جایی که به کارگر بر می‌گردد او از ظاهر فریبکارانه این داد و ستد چنین برداشت می‌کند که گویا راستی، راستی، ارزش روزانه کار 8 ساعتی وی همان مزدی است که دریافت می‌دارد!! حال اگر این مزد در پی تغییر بهای مایحتاج معیشتی یا تحت تأثیر نوسانات عرضه و تقاضای نیروی کار، افزایش یا کاهش یابد، باز هم همین شکل تغییر یافته مزد را ارزش کل روزانه کار خود می‌پندارد!! تلقی و برداشتی که سرمایه به وی تزریق کرده است و شعورش را با آن معماری نموده است. از منظر

سرمایه دار نیز ماجرا در این خلاصه می گردد که کار هر چه بیشتر در مقابل پول هر چه کمتر به دست آرد، یا تفاوت میان قیمت نیروی کار و ارزشی که با مصرف کالای نیروی کار، نصیب خود می سازد، هر چه عظیم تر باشد. دستمزد نقاب فریب بسیار وحشتناکی بر استثمار سبعمانه کارگر توسط سرمایه، موحش ترین فریب سرمایه برای استتار جدائی فاجعه آمیز کارگر از کار و پویه تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خود است. پدیده دستمزد کارگر را به ورطه این تحجر، انجماد و مسخ شدگی رعب انگیز می اندازد که گویا باید صدر و ذیل پیکارش در افزایش سنار و سی شاهی بهای افزونتر نیروی کار خلاصه شود!!، گویا برده مزدی بودن تقدیر زندگی اوست!!، فسیل شدن در دستمزد باعث آن می گردد که کارگر ریل جنگ جاری طبقاتی خود را به جای آنکه بر محور محور کار مزدی، محور رابطه خرید و فروش نیروی کار، محور طبقات و دولت، محور کامل سرمایه داری متمرکز سازد، به جای آنها، به افزایش و کاهش دستمزد قفل زند. این عظیم ترین جنایت سرمایه علیه کارگر، علیه بشریت، علیه زندگی، آینده و شعور انسان است. این همان جنایتی است که هر دو شکل راست و چپ رفرمیسم، در تحمیل آن بر جنبش کارگری جهانی، نقش عصای دست بورژوازی را ایفا نموده اند. کارگران دنیا باید مبارزه برای مزد را با پیکار برای تسلط کامل جمعی و شورائی بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش جایگزین سازند.

فصل هجدهم: روزمزدی

دستمزد دارای شکلهای مختلف است و هر چه عمر سرمایه داری طویل تر می شود شمار این شکلهای کثیرتر می گردد!! مزد در کنار دنیای تیره جادوگریهای فریبکارانه ای که بالاتر گفتیم، به این دروغ و ترفند شوم نیز آویزان است که گویا راستی، راستی یا حداقل، بهای واقعی نیروی کار کارگر است. سرمایه حتی مدعای این دعوی را هم، با آوار عظیم فریب ها و نیرنگ ها آکنده است. نیروی کار، تنها دارائی، تنها ممر معاش و زندگی و یگانه کالای قابل فروش کارگر است. کارگر وقتی نیروی کارش را می فروشد زیر فشار قهر اقتصادی جنایت آمیز سرمایه، جزء لاینفک از پیکره جسمی و فکری خود را به سرمایه دار مردارخوار واگذار می کند. جزئی که در تعبیر درست زمینی خود هیچ گاه بر نمی گردد و بازتولید نمی شود. این ظاهر ماجرا است که کارگر با مزدش، با دریافت بهای مایحتاج اولیه معیشتی خود نیروی کار از دست رفته را بازتولید می کند، اما برد صحت این سخن فقط تا آنجاست که او می تواند باز هم برای سرمایه دار کار کند و سرمایه و سود تولید نماید. این تلقی صاحب سرمایه است که بهای بازتولید نیروی کار را پرداخته است اما از منظر کارگر موضوع چنین نیست و نمی تواند باشد. برای او بازتولید نیروی کارش باید با تضمین بازتولید مطمئن و بهینه کل عمرش همراه و همگن گردد. سوء تعبیر نشود. در اینجا از انتظارات انسانی، رادیکال، آگاه و ضد سرمایه داری کارگر صحبت نمی کنیم. اگر چنان بود امحاء کامل سرمایه داری کف خواسته ها و نقطه آغاز شاخ و برگ کشیدن انتظارات واقعی می شد. از سرمایه داری و خواست خودجوش کارگر زیر آوار قهر اقتصادی و سایر سبعیت های این نظام حرف می زنیم. در همین سیاه دوزخ و در محاسبه قیمت نیروی کار نیز اگر بناست این بها واقعا پرداخت گردد، باید بازتولید عمر کارگر تضمین شود. پرداخت مزد ایام فراغت، تأمین کامل بهداشت، دارو، درمان، سلامتی، مرخصی سالانه، آموزش تا بالاترین سطوح، مستمری از همه لحاظ مکفی بازنشستگی، مراقبتهای ویژه دوران سالمندی یا از کار افتادگی، تفریح و سایر وجوه رفاه، همه و همه باید ملحقات ناگسستنی هزینه این بازتولید به حساب آیند. قیمت نیروی کار باید ناظر بر محاسبه کل این داده ها باشد. در غیر این صورت و به میزانی که ما به ازاء ارزشی این امکانات حذف شود، بهای واقعی نیروی کار است که آماج تهاجم و سلاخی قرار گرفته است. قیمت نیروی کار برای کارگر حتی در همین جهنم گند و دهشت سرمایه داری این است و بر همین اساس مجرد دریافت بهای بازتولید نیروی

کاری که در فاصله زمانی معین در اختیار سرمایه دار قرار داده است به هیچ وجه بهای واقعی نیروی کار او نمی باشد. گاهمزد، سلاح سرمایه برای سلاخی قیمت نیروی کار کارگر است. سرمایه داران از این سلاح به شیوه های گوناگون بهره می گیرند. از جمله:

1- مزد ساعتی یکی از بدترین شکل‌های پرداخت دستمزد است. مبنای تعیین مزد ساعتی محاسبه خارج قسمت مزد روزانه کارگر بر حاصل جمع ساعات کار رایج در یک روز است. اما سرمایه دار به محض یافتن فرصت دست به تطویل روزانه کار می زند. او در همین راستا بهای مربوط به یک ساعت کار را تا منتهی درجه ممکن تقلیل می دهد. اگر پیش تر مزد ساعتی کارگر مثلاً 40000 تومان بود پس از تطویل، بسته به طول زمانی که اضافه شده است، آن را تا 30000 تومان یا حتی کمتر پائین می آورد. در شرایط روز دنیای سرمایه داری، مزد ساعتی، یک راهکار مهم سرمایه داران برای فرار از پرداخت یک بخش قابل توجه از همان مزدهای سلاخی شده است. بخشی که صاحبان سرمایه مصادره می کنند تا در صورت اجبار و فشار سنگین مبارزات کارگران آن را به عنوان عطای سرمایه!! زیر نام این یا آن بیمه پرداخت نمایند. سرمایه داران این بخش دستمزد را به کارگرانی که ساعتی کار می کنند، مسترد نمی نمایند.

2 - رقابت میان کارگران سلاح سهمگینی است که سرمایه تاریخا برای تنزل بی مهار بهای زمانی نیروی کار به قلب زندگی توده کارگر شلیک کرده است. هر چه بر جمعیت بیکاران جامعه افزوده شود، هر چه چشم انداز اشتغال کارگران تیره تر گردد، آنان زیر فشار قهر اقتصادی سرمایه، مجبور به فروش ارزان تر و شبه رایگان تر نیروی کار خود خواهند شد. بلیه ای که همواره و همه جا طبقه کارگر جهانی را در کلاف خود پیچیده است و از دستیابی به حداقل بهای نیروی کار باز داشته است.

3 - سرمایه با افزایش بی وقفه بارآوری کار، کاهش مستمر بخش متغیر خود در مقابل بخش ثابت و تولید حداکثر توسط کمترین شمار کارگران، تا هر کجا که بتواند نیاز خود به نیروی کار را کاهش می دهد. رخدادی که رقابت برای یافتن کار را میان توده های کارگر باز هم شدیدتر، کوبنده تر و فاجعه بارتر می سازد و همزمان دست سرمایه داران را برای تنزل سهمناک تر مزدهای ساعتی بیش از پیش باز می کند.

4 - با تشدید فزاینده رقابت کارگران برای فروش نیروی کار، صاحبان سرمایه در نهایت درندگی شروع به تطویل افزون تر روزانه کار می کنند و از این طریق باز هم گاهمزد توده کارگر را سلاخی کرده و تنزل می دهند.

5 - از رقابت میان کارگران که بگذریم حتی رقابت سرمایه داران بر سر توزیع اضافه ارزش ها نیز سلاح آنها برای قتل عام مزد زمانی کارگر است. بخشی از طبقه سرمایه دار که به دلیل حجم کمتر سرمایه یا مجموع مؤلفه های تشکیل دهنده شرایط ارزش افزائی سرمایه قادر به رقابت با شرکا و حریفان طبقاتی خود نیست، راه دستیابی به اضافه ارزش انبوه تر و را در طولانی کردن هر چه بیشتر روزانه کار یا فرسودن سهمگین تر کارگران در حین کار می بیند. این امر به نوبه خود مزد هر ساعت یا هر روز توده کارگر را دچار کاهش شدید می سازد.

فصل نوزدهم: کار مزد

کار مزد سواى شکل تغییر یافته مزد ساعتی یا گاهمزد، چیز دیگر نیست اما القاء می کند که گویا ارزش مصرف فروخته شده توسط کارگر نه کارکرد نیروی کار زنده، بلکه چیزی جدا از وی یعنی کار مجسم در محصول است. در همین راستا القاء می نماید که گویا بهای نیروی کار نه با فرمول زمانی ارزش روزانه نیروی کار تقسیم بر ساعات کار یک روز، بلکه بر اساس مهارت تولید کننده تعیین می گردد. کارمزد یکی از مؤثرترین سلاحهای سرمایه برای کاهش بهای نیروی کار و سودجویی افزون تر سرمایه دار است. چرا چنین است؟ فقط به چند نکته زیر اشاره می کنیم.

1- کارمزد هم مثل گاهمزد فاقد هر گونه معیار عقلانی است. قهر اقتصادی سرمایه یگانه شالوده هر دو فرم دستمزد را تعیین می کند. مزد قطعه ای بیانگر هیچ رابطه ارزشی مستقیمی هم نیست. کاری که کارگر صرف کرده فقط با شمار قطعاتی که تولید نموده سنجیده می شود. در مزد زمانی کار مصرف شده با زمان انجامش اندازه گیری می شد، اما در اینجا فقط کمیت محصول تولید شده در مدت معین است که ملاک محاسبه قرار می گیرد.

2 – در کارمزد کیفیت کار از طریق واریسی محصول توسط سرمایه دار داوری می شود و صاحب سرمایه می تواند حداکثر فشار را برای بالا بردن هر چه بیشتر کیفیت تولیدات بر کارگر وارد سازد. روندی که کفه کار اضافی کارگر را به زیان کار لازم او هر چه بیشتر سنگین می کند.

3 – کارمزد معیار دقیقی برای محاسبه شدت کار فراهم می نماید. زمان کاری که برای تولید واحد معینی از کالا مصرف می شود یگانه مدت کار لازم اجتماعی محسوب می گردد و بهائی که به آن تعلق می گیرد بهای زمان کار اجتماعا لازم تولید آن واحد است. به طور مثال زمان دوخت و آماده سازی یک کت 2 ساعت برآورد می شود و همین امر سلاح دست سرمایه دار در کنار همه سلاحهای دیگر برای سلاخی بهای نیروی کار کارگر می شود. او میزان مزد را با رجوع به این سطح برآوردی کار تعیین می کند، کارگران فاقد این سطح را از کار محروم می سازد و بهای نیروکارشان را تا هر کجا که بتواند تنزل می دهد.

4 - در اینجا شکل دستمزد، خودش پلیس پروسه کار است. کارگر مجبور است تمامی توان خود را برای ارتقاء هر چه بیشتر کیفیت کار، تولید انبوه تر در زمان کوتاه تر و کل آنچه نیاز افزایش سود است به کار گیرد. امری که سرمایه دار را از نیاز به جاسوس و مراقب و مأمور کنترل کارگر معاف می کند. از این مهم تر شالوده بهره گیری سرمایه از کار خانگی زنان و کودکان کارگر، استثمار رعب آنگیز این بخش طبقه کارگر و تشدید استثمار کل طبقه را استوار و تحکیم می کند. به سرمایه داران امکان می دهد تا بیشترین صرفه جوئی را در ساختن کارگاه، هزینه حمل و نقل، آب و برق، ایاب و ذهاب کارگران و سایر هزینه های تولید بنمایند و از این طریق حجم سود را بالا ببرند.

5 – کارمزد با توجه به مشخصاتی که در چند سطر بالا گفته شد پایه گذار یک سیستم دیگر تشدید انفجار آمیز استثمار نیروی کار می گردد. این سیستم دارای دو شکل اساسی است. شکل نخست مبتنی بر دخالت دلالتان و عناصر انگلی به عنوان حلقه واسط میان سرمایه دار و کارگر است. دلالتانی که هزینه ای برای صاحب سرمایه ندارند، سود خود را از طریق سلاخی مزد کارگران فراهم می سازند، سرمایه دار را از تحمل پاره ای هزینه ها معاف می کنند و بالاخره خطر اعتراض کارگران را هم از سر سرمایه دور می نمایند. این همان الگویی است که زمانی در انگلیس به سیستم رمق کشی موسوم بود. شکل دوم ایفای نقش سیستم مورد گفتگو، توسل سرمایه دار به عقد قرارداد با برخی کارگران توانا، در مراکز مختلف کار به ویژه کارگاههای کوچک، معادن و نوع اینها است. او برای تولید حجم دلخواه قطعات کالا با این افراد وارد معامله می شود و از این طریق عده ای کارگر را عامل تشدید استثمار همزنجیران خویش می سازد.

6 – سیستم کارمزد روند انحلال، انجماد و مسخ شدگی کارگر در پروسه ارزش افزائی سرمایه و خدمت او به افزایش هر چه انبوه تر سود سرمایه داران را به گونه ای فاحش تقویت و تشدید می کند. کارگر را به این ورطه می اندازد که گویا با فرسایش هر چه بیشتر خود، افزایش شدت کارش و تولید انبوه تر، به زندگی بهتری دست خواهد یافت!! تصویری که عمیقا واهی و باژگونه است. او فقط خود را سریع تر هلاک می کند تا سرمایه را فربه تر و باز هم فربه تر سازد.

7- در مزد زمانی سوای موارد استثنا، برای نوع معینی از کار، مزد واحدی پرداخت می گردد اما در کارمزد از یک سو بهای مدت کار را با مقدار معین محصول مثلا دو ساعت برای یک کت می سنجند و از سوی دیگر مزد روزانه تابعی از تفاوت های فردی میان کارگران می گردد. هر کارگری منوط به درجه مهارت، توانائی و نوع اینها مزدی

متفاوت با کارگر دیگر می گیرد. امری که به نوبه خود رقابت میان کارگران را خرد کننده تر می سازد و در همین راستا متوسط مزدها را تنزل می دهد.

8 – با توجه به همه نکات بالا کارمزد مناسب ترین شیوه پرداخت دستمزد برای صاحبان سرمایه است. درست به همین دلیل است که در تمامی تاریخ سرمایه داری و همه دوره های این تاریخ سیاه، همواره در وسیع ترین سطح مورد استفاده سرمایه داران بوده است.

فصل بیستم: تفاوت دستمزدها در جوامع مختلف

اگر دستمزد سوای بهای مایحتاج معیشتی لازم برای بازتولید نیروی کار مورد نیاز سرمایه در فاصله زمانی معین، هیچ چیز دیگر نیست، پس مبنای تفاوت میان مزد کارگران در ممالک مختلف دنیا را هم باید در تفاوت بهای این احتیاجات جستجو نمود، اما این جمله بیان کل ماجرا نیست. مایحتاج معیشتی کارگر در دوره های مختلف و جوامع متفاوت الگوی واحدی ندارد. تنوع احتیاجات عین هم نیست، هزینه تأمین آنها نیز یکسان نمی باشد. در صدر تمامی اینها چگونگی توازن قوای میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار است که حرف نهائی را می زند و داربست واقعی مایحتاج و قیمت نیروی کار را مشخص می سازد. میانگین شدت کار در کشورهای مختلف متفاوت می باشد، در هر جامعه، کار با شدت پائین تر از حد میانگین، کار فاقد کیفیت متعارف محسوب می شود و زمانی که برای تولید کالای معین نیاز دارد بیشتر از زمان لازم اجتماعی است. در سطح بین المللی تا جایی که به تفاوت مزدها مربوط می شود، نکات زیر قابل اهمیتند.

1 – کار بارآورتر یک کشور تا زمانی که این کشور زیر فشار رقابت درون بازار جهانی قیمت کالاهایش را به سطح ارزش واقعی تنزل نداده است کار با شدت بالاتر به حساب می آید.

2 – به موازات توسعه شیوه تولید سرمایه داری در یک کشور بارآوری و میانگین شدت کار، از سطح بین المللی بالاتر می رود. بر همین مبنی مقادیر مختلف کالاهای همونوع که در جوامع گوناگون با زمان کار برابر تولید می شوند دارای مقادیر ارزشی بین المللی نابرابری می شوند. مقادیر ارزشی متفاوتی که در قیمتتهای متفاوت یا مبالغ پولی دارای ارزشهای بین المللی متفاوت بیان می گردند. در همین راستا اولاً- ارزش نسبی پول کشوری که در سطح پیشرفته تر قرار دارد، کمتر از جامعه فاقد این سطح پیشرفت می شود. ثانیاً – مزد اسمی یا قیمت نیروی کار کشور نخست بالاتر از کشور دوم خواهد بود. اینکه آیا این حکم در مورد دستمزدهای واقعی یعنی مایحتاج معیشتی و وسائل زندگی که در اختیار کارگر قرار می گیرد هم صدق می کند، پاسخ به هیچ وجه قابل تأیید نیست.

3 – اقتصاد سیاسی همه توان خود را به کار گرفته است تا القاء کند که هر چه بارآوری کار در جامعه ای افزون گردد، به همان میزان دستمزد هم رشد می کند!!! این ادعا از همه لحاظ واهی و دروغ است اما مشکل آن به هیچ وجه در دروغ بودنش خلاصه نمی گردد. اقتصاددانان بورژوا با پیش کشیدن این دروغ بر روی حقایق اساسی مربوط به تشدید مستمرا فزاینده استثمار طبقه کارگر جهانی توسط سرمایه بین المللی پرده می اندازند. این موضوع نیازمند یک واکاوی مارکسی دقیق و ریشه جو است. مقدم بر هرچیز سطح دستمزدها هیچ ربطی به درجه بارآوری کار ندارد. در هیچ کجای جهان، در هیچ دوره تاریخ، هیچ قشر بورژوازی یا هیچ دولت سرمایه داری برای تعیین میزان مزد کارگران دفتر و دستک محاسبه بارآوری کار را پهن نکرده است، یا به دلیل مشاهده طغیان سیل آسای سودهای راه افزایش دستمزدها را پیش نگرفته است!!! اگر کارگران اینجا و آنجا موفق به حصول ریالی افزایش مزد شده اند. این افزایش را صرفاً با قدرت پیکار بر صاحبان سرمایه و دولت تحمیل کرده اند. اگر کارگران یک کشور به رغم مبارزه کمتر، دستمزدی بالاتر از

همزنجیران خود در کشور دیگر می‌گیرند، باز هم ریشه واقعی ماجرا نه در بارآوری بیشتر کار، که در محاسبات ویژه بورژوازی پیرامون مخاطرات حال و آتی جنبش کارگری باید جست.

4 - مارکس در مقایسه دو کشور دارای سطوح متفاوت توسعه سرمایه‌داری تصریح می‌کند که ارزش نسبی پول جامعه پیشرفته‌تر از جامعه کمتر پیشرفته پائین‌تر است. متوسط بالاتر بارآوری کار سبب می‌شود که کارگر کشور نخست در طول زمان معین، محصولی بیشتر از کارگر کشور دوم تولید نماید، ارزش کالا توسط کار اجتماعا لازم متبلور در آن تعیین می‌شود. قیمت بیان پولی ارزش است و پول سوای وسیله‌ای برای بیان ارزش چیزی دیگر نیست. نقطه عزیمت مارکس اینجا است، نکته مهم دیگر بازشناسی مارکسی این مؤلفه‌ها در شرایط تاریخی روز است. هر چه زمان گذشته، گسترش جهانی رابطه خرید و فروش نیروی کار انفجارآمیزتر گردیده است، چرخه تولید سرمایه‌داری جوامع مختلف در هم ادغام شده است، سرمایه اجتماعی کشورها فشار تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری را سهمگین‌تر بر روند ارزش افزائی خود سنگین دیده‌اند. تبعیت سرمایه‌داری کشورها از قوانین رقابت، قیمت تولیدی، پویه تعیین نرخ سود عمومی و بالاخره، چگونگی توزیع اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر دنیا میان بخش‌های مختلف سرمایه جهانی دستخوش تحولات بزرگ شده است. شرائطی پدید آمده که سهم عظیمی از زمان کار لازم اجتماعی بخشی از دنیا توسط سرمایه‌های بخش دیگر جذب می‌شود. رخدادی که طبقه سرمایه‌دار بخش نخست را آماده سازماندهی رعب‌انگیزترین تعرضات علیه بهای نیروی کار، سطح معاش و هر نفس کشیدن اعتراضی توده‌های کارگر می‌کند. در همان حال به بورژوازی بخش دوم امکان می‌دهد که در مقابل موج مبارزات توده کارگر به برخی عقب‌نشینی‌های فریبکارانه تاکتیکی دست زند. به کارگران این کشورها نیز فرصت می‌دهد تا از مبارزاتشان برای تحمیل مطالبات معیشتی و امکانات رفاهی بهره‌برداری افزون‌تر بنمایند.

مؤلفه‌های بالا بر روی ارزش نسبی پول جامعه پیشرفته‌تر و کمتر پیشرفته سرمایه‌داری نیز تأثیر می‌گذارد. یک مثال ساده بیاوریم. دو جامعه جداگانه با دو سطح متفاوت درجه بارآوری کار را در نظر آریم. هر دو جامعه در طول هر سال یک میلیون خودرو سواری تولید می‌کنند. در تولید خودروهای جامعه دارای کار بارآورتر، 10 میلیون ساعت و در مورد جامعه دوم 30 میلیون ساعت زمان کار اجتماعا لازم مصرف گردیده است. اگر کل این تولیدات با ارزش واقعی خود به فروش رسند ارزش محصول سالانه صنعت خودروسازی کشور اول به طور مثال 20 میلیارد دلار و کشور دوم 60 میلیارد دلار خواهد بود. اما صاحبان اتوموبیل‌سازها وارد بازار می‌شوند. به رقابت می‌پردازند. قیمت تولیدی خودروها زیر فشار رقابت تعیین می‌گردد. این قیمت به گونه‌ای است که صنعت اتوموبیل‌سازی جامعه کمتر پیشرفته به طور مثال معادل یک میلیون و نیم ساعت کار اجتماعا لازم انجام شده توسط کارگران حوزه خود را از دست می‌دهد و صنایع خودروسازی جامعه پیشرفته‌تر عین این مقدار زمان کار اجتماعا لازم را به سوی خود جذب می‌کند. به این ترتیب ارزش تولیدات کشور اول از 20 میلیارد به 50 میلیارد دلار ترقی و جامعه دوم از 60 میلیارد به 30 میلیارد تنزل می‌کند. این واقعه ارزش پول این جوامع را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ناصر پایدار